

زندگی شخصی

امام علی (ع)

جمعی از نویسندگان

عَلِيٌّ مَعَ الْيَمِينِ
عَلِيٌّ مَعَ الْيَمِينِ

* این کتاب با همکاری دیرخانه همایش سیره اجتماعی و حکومتی
امیرالمؤمنین علیه السلام و معاونت پژوهشی و آموزشی نهاد نمایندگی
مقام معظم رهبری در دانشگاهها منتشر شده است.

زندگی شخصی

امام علی (ع)

به اهتمام:

جمعی از نویسندگان

بهار ۱۳۸۰

همایش سیره اجتماعی و حکومتی امام علی(ع) (۱۳۷۹: مشهد).
زندگی شخصی امام علی(ع) / به اهتمام: یوسف غلامی... [و دیگران] - مشهد:
انتشارات امام محمدباقر(ع). ۱۳۷۹.

ص. ۳۱۰

ISBN 964 - 90609 - 8 - 7

۱۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

۱. علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۳۰ ق. -- کنکره‌ها. ۲. علی بن
ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۳۰ ق. -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۳. علی بن
ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۳۰ ق. -- سرگذشتنامه الف. غلامی، یوسف،
۱۳۳۹ - ب. عنوان.

۲۷۹/۹۵۱

BP ۲۷ / ۳۵ / ۷۲

ب ۱۳۷۹

م ۲۹ - ۲۱۷۵۱

کتابخانه ملی ایران

زندگی شخصی امام علی(ع)

- ویراستار : محمد رضا امیری
حروفچینی : مشهد - کاوش - ۸۴۰۳۹۹۱
صفحه آرایی : کاوش - غلامرضا کردگاری
ناشر : دفتر نشر و پخش معارف با همکاری انتشارات امام باقر(ع)
تاریخ انتشار : بهار ۸۰
شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
چاپ : چاپخانه آستان قدس
بهاء : ۱۲۰۰ تومان

○ حق چاپ محفوظ است

شابک ۷-۸-۹۰۶۰۹-۹۶۴

ISBN 964 - 90609 - 8 - 7

رفتار سیاسی علی (ع) در مقابل خلافت

سید حسین سید موسوی

(عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد)

در بین حیوانات، انسان دارای خصوصیات منحصر به فردی است، که از جمله مهمترین ویژگیهای او الگو قرار دادن دیگران و پیروی از ایشان است. داشتن یک الگوی خوب و مناسب در بسیاری از اضطراریها و آشوبها انسان را مستحکم و پابرجا نگه داشته و بدون هرگونه تزلزلی کمک می‌کند تا راه خویش را دنبال کند. از این جهت همه مکاتب تربیتی سعی زیادی در معرفی الگوهایی برای انسانها دارند، آنچه این الگوها انجام داده‌اند، می‌تواند به عنوان دلیل و مدرکی برای رفتارها و اعمال انسان قرار گیرد. و در واقع توجیه‌گر اعمال ما باشد.

در اسلام بهترین الگو و اسوه، پیامبر اسلام (ص) و خاندان بزرگوار اوست. آنچه پیامبر و اهل بیتش انجام داده‌اند، بهترین دلیل و مدرک برای توجیه

رفتار مسلمانان است. قرآن درباره پیامبر به طور آشکار و صریح می‌فرماید: «و لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة» یعنی برای شما بهترین الگو و اسوه رسول خداست. مسلمانان بعد از پیامبر دچار تشنگی شده و دسته‌های مختلف الگوهای گوناگونی را برای خویش بعد از پیامبر برگزیدند. در عین حال مهمترین شخصیتی که بسیاری از گروه‌ها او را مقتدای خویش قرار دادند، علی بن ابیطالب (ع) است.

طبیعی است که شیعه در میان صحابه و اقوام و خویشان پیامبر، تنها به علی (ع) تمسک جسته و او را بیش از دیگران مقتدای خویش قرار دادند. آنچه از او سر زده است، بهترین مدرک برای اعمال شیعیان است. ایشان نیز تلاش تمام داشته‌اند تا قدم در جای قدم آن بزرگوار قرار دهند و به گونه‌ای عمل کنند که او انجام داده است. عملکرد آن حضرت نزد شیعیان از چند جهت دارای اهمیت خاصی دارد، او از ابتدای اسلام در کنار پیامبر بوده و سیره عملی پیامبر را بهتر از هر کس می‌شناسد، جنگ‌های مختلف و ادوار گوناگون حیات اسلامی^۱ پیامبر را کاملاً درک کرده و لحظه‌ای از پیامبر غافل نبوده است. از این رو بهترین کسی است که می‌تواند پیامبر گونه عمل کند به ویژه آن که او همچون پیامبر اسلام فارغ از همه دنیاپرستیها و خودخواهیها بوده و اصل مهم برای او از ابتدای حیات تا آخرین لحظات زندگی، اسلام و حفظ آن بوده است. نزد علی (ع) چیزی بالاتر و والاتر از اسلام نیست، حفظ دستاوردهای پیامبر از جان علی مهمتر است. برای همین است که او از هیچ از خود گذشتگی دریغ نمی‌کند و حقیقتاً او جان فدای پیامبر است.

از اینها گذشته، حضور سی ساله علی (ع) در جریانات گوناگون بعد از رحلت پیامبر اسلام در امت اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یکی از موارد

۱- منظور از حیات اسلامی دوران ۲۳ ساله نبوت آن حضرت است.

اهمیت بررسی عملکرد او همین است که او در میان همه مدعیان مسلمانی و اسلام چگونه رفتار می‌کرده است، چطور جلوی خلافاکاریها را می‌گرفته و با مخالفان و معاندان چه برخوردی داشته است. در مقابل خطا و انحراف چه کرده است و با منحرفان چه رفتاری داشته است؟

هنگامی این سی سال خود را بیش از همه عمر علی(ع) پرجاذبه‌تر می‌کند که بدانیم ۲۵ سال از سی سال را سکوت کرده است و سه خلیفه مختلف با روشهای گوناگون را تجربه نموده است. او که از سویی در دامن اسلام پرورش یافته و در مکتب پیامبر به طور خالص و بدون هرگونه ناخالصی بزرگ شده بهترین معیار برای شیعیان است که اگر دست از خلافت شست و در کناری نشست چرا چنین کرد؟ و اگر دوران اندکی به خلافت پرداخت، چگونه سیره پیامبر را جاری ساخت؟ علی(ع) بعد از پیامبر اصلی‌ترین شاخصی است که برای هدایت مسلمانان توسط پیامبر مشخص شده و در کنار حضرت فاطمه(س) دو ملاک و معیار مهم نحوه عمل دیگران اند.

برای امروز ما که خویش را از سویی جزو شیعیان آن حضرت می‌دانیم، و از سوی دیگر در مقابل خطوط مختلفی قرار گرفته‌ایم که آنان نیز در شعار با ما هم نوا هستند. بیش از همه سیره سی ساله فوق اهمیت داشته (به ویژه ۲۵ سال سکوت او در مقابل خلفا)، باید تلاش کنیم با شناخت بهتر آن دوره و بررسی موضع علی(ع) در مقابل غصب خلافت و علت سکوت حضرتش، راهنمای خوبی برای خود بسازیم تا مبدا از سیره او منحرف شده و خدای ناخواسته در مسیری حرکت کنیم که تنها رضای نفس و خود در نظر گرفته شود، نه رضای خدا و سیره علی(ع).

در این مقاله با توجه به سکوت ۲۵ ساله علی(ع)، موضع آن حضرت را دنبال می‌کنیم و با استفاده از کلمات و فرمایشات ایشان سیره او را در مقابل غصب خلافت از دو جهت: موضع علی(ع) در مقابل خلافت و این که خلافت

حق کیست و سپس با توجه به حقانیت حضرتش نسبت به خلافت و این که بنابر اعتقاد شیعه، علی (ع) منصوص بالخلافه است، به این سؤال می‌پردازیم که چرا در مقابل خلفاء سکوت اختیار کرد؟! بررسی علل سکوت و خانه‌نشینی شدن علی (ع) که سالها در کنار پیامبر می‌جنگید از مهمترین زوایای سیره آن حضرت است. چطور شد که شمشیر او یکباره غلاف شده و تا ۲۵ سال هرگز از نیام خارج نشد، در حالی که حکومت اسلامی دچار انحراف شده بود، او از سویی انحرافات را می‌دید و از سوی دیگر دم بر نمی‌آورد و به تعبیر خود حضرت دورانی را گذرانده است که خار در چشم و استخوان در گلو است. از این جهت در چشمش خار است که انحرافات خلفا و استناداترشان را می‌بیند و با همه وجود این حقیقت را درک می‌کند که زحمات طاقت‌فرسای پیامبر (ص) و مسلمانان صدر اسلام یکی بعد از دیگری از بین می‌رود، اما به خاطر اسلام چیزی نمی‌گوید و آنچنان مخالفتی که اساس اسلام را زیر سؤال برد از خود نشان نمی‌دهد، مباد که همان اندک دستاوردهای پیامبر نیز با اعتراضی از بین رود، پس مثل کسی است که در گلویش استخوانی دارد که او را از سخن گفتن منع می‌کند. اکنون به بخش اول این مقاله می‌پردازیم:

الف - اظهار حقانیت خویش برای خلافت: علی (ع) در جای جای نهج‌البلاغه از حق خویش سخن گفته است که در ابتدا غصب شد. اینک خطبه‌ها و نامه‌هایی که به این حقیقت اشاره دارد، تقدیم می‌داریم:

خطبه‌ها

۱ - خطبه دوم

در خطبه دوم آن جا که درباره اهل بیت سخن می‌گوید، می‌فرماید: از این

است که کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت و هرگز نمی‌توان پروردهٔ نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت، که آل محمد(ص) پایهٔ دین و ستون یقین‌اند، هر که از حد درگذرد، به آنان بازگردد و آن که وامانده به ایشان بیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان، اکنون حق به صاحب آن رسیده و به آن جا که شایستهٔ اوست منتقل شده است.

لا یقاس بال محمد(ص) من هذه الامة احد و لایسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدأ. هم اساس الدین و عماد الیقین، اللهم یضیء الغالی، و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیه و الوراثه. الآن اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله.

۲ - خطبهٔ سوم معروف به شقشقیه:

اما والله لقد تمصصها ابن ابی تحافه و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریحی ینحدر عنی السیل و لایرقی الی الطیر... أری ترائی نهياً.

هان، به خدا سوگند فلان (ابن ابی قحافه) جامهٔ خلافت را پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا شایسته نیست و موقعیت من نسبت به آن همچون موقعیت استوانهٔ آسیاب نسبت به آن است، همچون کوه بلندی می‌مانم که سیلاب فضائل از آن ریزان است و هیچ پرنده‌ای (از جهت فضیلت) به قلّهٔ بلند من نمی‌رسد... می‌دیدم میراث من به تاراج رفته است.

این خطبه در زمان خلافت علی(ع) ایراد شده است. از ابن عباس روایت شده که در «رحبه» نزد حضرت بودم و یادی از خلافت خلفای گذشته کردم، آن گاه حضرت آهی توأم با اندوه و غم کشید و فرمود...^۱

در این خطبه حضرت موقعیت خویش را نسبت به خلافت همچون استوانهٔ

۱- الطبرسی، الاحتجاج، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۴۱۰/۱۹۸۹، ص ۱۹۱.

سنگ آسیاب دانسته که بدون آن آسیاب از حرکت باز می‌ایستد. همچنین خود را شایسته‌ترین فرد به خلافت می‌داند و آن را میراث خویش به حساب آورده که به دست غاصبان به تاراج رفته است.

۳ - خطبه ۳۷

فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بِيَعْتِي، وَ إِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِ لَغَيْرِي.
در کار خود نگریستم، دیدم پیش از بیعت، بیمان طاعت بر عهده دارم، و از من برای دیگری میثاق گرفته‌اند که آنچه آید بپذیرم و دم بر نیارم.
این خطبه جزو خطبه‌هایی است که حضرت از فضائل خویش یاد می‌کند، این فراز آخرین بخش این خطبه است که می‌فرماید قبل از این که با من بیعت شود، خود با دیگری بیعت کردم.

ابن ابی‌الحدید^۱ این کلمات را وصف حال حضرت بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) می‌داند و می‌نویسد او متعهد شده بود که بر سر خلافت نزاع نکند و هیچ فتنه و آشوبی بر پا ننماید، بلکه خلافت را با آرامش و مدارا طلب نماید. اگر منظور حضرت حاصل شد آن را بپذیرد و در غیر این صورت از آن دوری کند.

وی سپس سؤالی را مطرح کرده و پاسخ می‌دهد، سؤال و پاسخ وی چنین است:

- آنچه تو گفتی تصریح به مذهب امامیه است، ایشان نیز غیر از این نمی‌گویند.

- این چنین نیست، و کلام من پذیرش مذهب امامیه نمی‌باشد، بلکه

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، کتابخانه مرحوم آیه‌ا... مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق، ج ۲

تصریح به مذهب پیروان بغدادی ما است، چرا که ایشان معتقدند علی (ع) برترین و صاحب حق‌ترین فرد به امامت بود و اگر نبود آنچه که خدا و رسول به او گفته بود: «مصلحت برای مکلفین چنین است که مفضل بر افضل پیشی جوید»، هر کس بر علی (ع) تقدّم یافته بود، هلاک شده بود. بنابر این رسول خدا او را با خبر کرده بود که امامت حقّ اوست و او نسبت به خلافت از همه مردم شایستگی و برتری بیشتری دارد، همچنین به او اعلام کرد که در مقدم داشتن دیگری بر او در حکومت و شکیبایی حضرت بر تأخیر، مصلحتی برای دین وجود دارد که به مکلفین باز می‌گردد، و واجب است بر او که از طلب خلافت دوری نماید و آن را به کسی که مرتبه‌اش پایینتر از اوست بسپارد، علی (ع) نیز آنچه که رسول خدا به او دستور داده بود، انجام داد.

بدین ترتیب تقدم دیگران در خلافت بر او، او را از برتری و شایستگی و احق بودن، خارج نمی‌سازد. شیخ ما ابوالقاسم بلخی به این مطلب تصریح می‌کند و شاگردان وی نیز همین مطلب را تأیید می‌کنند و می‌گویند: اگر علی (ع) بعد از رحلت رسول خدا (ص) به منازعه بر می‌خواست و شمشیر می‌کشید به هلاکت همه مخالفین و آنان که بر او مقدم شدند حکم می‌کردیم، چنان که به هلاکت منازعین وی در دوران خلافتش حکم می‌کنیم. او مالک حکومت و صاحب خلافت است اگر آن را می‌طلبید بر ما واجب بود که نسبت به همه منازعینش حکم به فاسق بودن کنیم، اما هنگامی که از خلافت دوری گزید، بر ما واجب است به عدالت کسانی که خلافت را به آنها واگذاشت، حکم نماییم. و حکم حضرت در آن همان حکم رسول خدا (ص) است چرا که در اخبار صحیح ثابت شده است که حضرت فرمود: علی با حق است و حق با علی است و هر جا که علی باشد حق نیز همانجاست. نیز مکرر فرمود: ای علی جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من است. این اعتقاد بهترین اعتقادات نزد من است و من نیز همین را می‌گویم.

۴ - خطبه ۶۷

در این خطبه، حضرت خویش را ثمره نبوت می‌داند و شایسته خلافت. هنگامی که اخبار سقیفه را نزد حضرت آوردند، پس از سؤال از گفته‌ها و احتجاجات انصار، می‌پرسد قریش چه گفتند: به حضرت گفته می‌شود آنها این چنین استدلال کردند که قریش شجره رسول خدا هستند. حضرت در پاسخ فرمود: به درخت استدلال کردند و ثمره آن را ضایع نمودند. [ثم قال (ع)] فاذا قالت قریش؟ [قالوا: احتجت بانها شجرة الرسول (ص)] فقال (ع) [احتجوا بالشجرة و اضعوا الثمرة.

۵ - خطبه ۷۴

هنگامی که بر بیعت با عثمان تصمیم گرفته شد، از حق خویش یاد می‌کند و خلافت را حق خود می‌داند و می‌فرماید:

لقد علمتم اني احق الناس بها من غيري، و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمين و لم يكن فيها جور الا على خاصة التماساً لاجر ذلك و فضله، و زهداً فيما تنافستوه من زخرفه و زبرجه.

همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت هستم. به خدا سوگند بدانچه کردید گردن می‌نهم تا مرزهای مسلمانان ایمن باشد و کسی را جز من ستم نرسد. من خود این ستم را پذیرفتم و اجر آن را امیدوارم و به زر و زیوری که در آن بر هم پیشی می‌گیرد، دیده نمی‌گمارم.

۶ - خطبه ۱۵۰

حضرت در بخشی از این خطبه می‌فرماید: و چون خداوند فرستاده خود را نزد خویش برد، گروهی به گذشته برگشتند و با پیمودن راههای گوناگون به

گمراهی رسیدند و به دوستانی که خود گزیدند، پیوستند و از خویشاوند گسستند، از مرجعی که به دوستی آن مأمور بودند، جدا افتادند و بنیان را از بن کردند و در جای دیگر بنا نهادند.

...حتى اذا قبض الله رسوله (ص) رجع قوم على الاعقاب و غالتم السبل، و اتكلوا على الولايع و وصلوا غيرالرحم و هجروا السبب الذى امروا بمودته، و تقفوا البناء عن رص اساسه فبنوه في غير موضعه.

ابن ابی‌الحدید در تفسیر « و هجروا السبب » می‌گوید یعنی اهل‌البیت، و این اشاره به گفتار پیامبر (ص) دارد که می‌فرماید خلفت فیکم الثقلین... امیرالمومنین از اهل‌البیت به لفظ سبب یاد می‌کند.^۱

۷ - خطبه ۱۷۲

در بخشی از این خطبه در پاسخ کسی (سعد بن ابی وقاص) که در روز شورای شش نفره خطاب به حضرت می‌گوید: ای پسر ابوطالب تو بر امر خلافت بسیار آزمندی، می‌فرماید: به خدا سوگند شما آزمندترید و به رسول خدا دورتر، و من به خلافت مخصوص‌ترم و به پیامبر نزدیکتر. من حقی را که از آنم بود خواستم و شما نمی‌گذارید، و مرا از رسیدن بدان باز می‌دارید. پس چون در جمع حاضران برهان آوردم، مبهوت و سرگردان ماند، نمی‌دانست در پاسخم چه بگوید؟

حضرت پس از این از قریش به خداوند شکایت می‌کند و ادامه می‌دهد: بار خداوند! من در برابر قریش و کسانی که به کمک آنان برخاسته‌اند، از تو استعانت می‌جویم و شکایت را پیش تو می‌آورم آنها پیوند خویشاوندی مرا قطع کرده‌اند، و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند، و در غصب حق و

۱- شرح ابن ابی‌الحدید ج ۹ ص ۱۳۳.

مبارزه با من هماهنگ شدند، بلکه گفتند: بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره‌ای را باید رها کرد.

و قد قال قائل: انک علی هذا الامر یابن ابيطالب حریص، فقلت: بل انتم و الله لا حرص و ابعد، و أنا أخص و أقرب، و انما طلبت حقاً لی و انتم تحولون بینی و بینہ و تضربون وجهی دونہ، فلما قرعته بالحجة فی الملا الحاضرين، هب كأنه بہت لا یدری ما یحییٰ بہ.

اللهم انی استعیدک علی قریش و من أعانہم فانہم قطعوا رحمی، و صفروا عظیم منزلتی و أجمعوا علی منازعتی أمراً هولی ثم قالوا: الا ان فی الحق ان تأخذہ و فی الحق أن تترکہ.

۸ - ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خویش به نقل از کتاب الغارات^۱ ابراهیم ابن سعد بن هلال ثقفی نقل می‌کند: به بعد از فتح مصر به دست دشمنان و شهادت محمد بن ابی‌بکر توسط معاویه، امیرالمؤمنین خطبه^۲ مفصلی بیان نمود. ابن ابی‌الحدید ضمن ایراد همه خطبه که علی (ع) به شرح وقایع پس از رحلت پیامبر می‌پردازد، از قول فردی می‌فرماید: مردی به من گفت: ای پسر ابوطالب در طلب خلافت چقدر حریص هستی، گفتم شما حریص‌تر از من و در عین حال دورتر از آن مقام نسبت به من هستید، آیا من که میراث و حق خود را، که خدا و رسول آن را برای من قرار دادند، طلب می‌نمایم و نسبت به آن شایسته‌ترین هستم حریصم؛ یا شما که مرا از حق خویش باز داشتید و میان من و حق ثابت من حائل و مانع شدید، پس مبهوت

۱- کتاب الغارات که مجموعه‌ای از غارتهای معاویه را پس از جنگ نهروان به سرزمینهای تحت تسلط علی (ع) جمع‌آوری کرده است در نوع خود بی‌نظیر است و توسط عبدالمحمد ایتی ترجمه و در پاییز ۱۳۷۱ از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

شده و از جواب بازماندند و خداوند متعال هرگز ظالمان را هدایت نکند. یا ابن ابیطالب انک علی هذا الامر لحریر، فقلت انتم أحرص منی و ابعده، آینا أحرص؟ انا الذی طلبت میراثی و حق الذی جعلنی الله و رسوله اولی به؟! أم أنتم اذ تضربون وجهی دونه، و تحولون بینی و بینته، فبهتوا و الله لایهدی القوم الظالمین^۱.

روشن است که عبارات نقل شده در خطبه ۱۷۲ و آنچه در این جا آمده است شباهتهایی بسیار دارد که بعید نیست با دو عبارت نقل شده باشد.

۹ - خطبه ۱۷۳

این خطبه به دو ویژگی مهم خلیفه می‌پردازد، یکی علم و دیگری قدرت. از دیدگاه علی (ع) شایسته‌ترین مردم به خلافت قدرتمندترین و عالم‌ترین آنها به امر الهی در خلافت است.

أیها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقوام علیه و اعلمهم بامر الله فیه. نیز در خطبه ۹۳ از علم خویش سخن می‌گوید و خود را داناترین فرد برمی‌شمارد و می‌فرماید: اما بعد ای مردم، من فتنه را نشاندم و کسی جز من جرأت این کار را نداشت، از آن پس که موج تاریکی آن برخاسته بود و گزند آن همه جا را فرا گرفته. از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید. بدان کسی که جانم به دست اوست، نمی‌پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت است و نه از گروهی که صد تن را به راه راست می‌خواند و صد تن را موجب گمراهی است. جز آن که شما را از آن آگاه می‌کنم به آن که مردم را بدان می‌خواند، و آن که رهبریشان می‌کند و آن که آنان را می‌راند،...

اما بعد آیها الناس، فانا فقأت عين الفتنه، و لم یکن لیجر علیها أحد غیري

بعد آن ماج غیبا و اشتد کلبها، فاسألونی قبل أن تفقدونی. فوالذی نفسی بیده
لاتسألونی عین شیء فیما بینکم و بین الساعة، و لا عن فته تهدی مائة و تصل مائة
الا أنبأتم بناعقها و قائدها و سائقها...

علاوه بر این با، توجه به خطبه‌های گذشته که حضرت خود را
شایسته‌ترین افراد به خلافت می‌داند، خطبه ۱۷۳ را می‌توان تلویحی در
حقانیت حضرتش دانست.

۱۰ - خطبه ۲۱۷

در این خطبه حضرت عبارتی دارد که با بخشی از خطبه ۱۷۲ شباهت
بسیار دارد.

اللهم انی استعیدک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی و اکفأوا انائی، و
اجمعوا علی منازعتی حقاً کنت اولی به من غیرى و قالوا: الا ان فی الحق ان تأخذہ
و فی الحق ان تمنعه.

ابن ابی الحدید همین عبارت را از قول شریح بن هانی و ابی الطفیل نیز
نقل می‌کند.^۱

نامه‌ها

۱ - نامه ۳۶

در این نامه که به برادرش عقیل می‌نویسد، در بخشی از آن درباره قریش
و برخوردش با وی و ستمی که از سوی ایشان به حضرتش شده است، سخن
می‌گوید:

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۳.

قریش را بگذار تا در گمراهی بتازند، و در جدایی خواهی این سو و آن سو دوند و در سرگردانی با سرکشی بسازند، که آنان در جنگ با من فراهم گردیدند، چنان که پیش از من با رسول خدا(ص) جنگیدند. قریش کيفر این کار زشت را از خدا ببیند، که رشته پیوند مرا پاره نمود و حکومتی را که از آن فرزند مادرم بود، از من ربود.

فدع عنك قريشاً و تركاضهم في الضلال، و تجوالهم في الشقاق و جماصهم في التيه، فانهم قد اجمعوا على حربي كما جمعهم على حرب رسول الله(ص) قبلي، فجزت قريشاً عنى الجوازي، فقد قطعوا رحى و سلبوني سلطان ابن امي.

۲ - نامه ۶۲

در این نامه که پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر در مصر برای اهل مصر می نویسد: ابتدا درباره پیامبر و بعثت او سخن گفته، آن گاه درباره خلافت پس از رحلت آن حضرت می فرماید:

فلما مضى(ع) تنازع المسلمون الامر من بعده، فوالله ما كان يلقى في روعى ولا يخطر ببالي ان العرب تزعج هذا الامر من بعدى(ص) عن اهل بيته ولا انهم منحوه عنى من بعده، فإراعى الا انثيال الناس على فلان يبايعونه، فامسكت يدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد(ص) فخشيت...

چون او، که درود بر او باد، از جهان رخت بربست، مسلمانان درباره امارت و خلافت بعد از او به متازعه برخواستند، به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به خاطر نمی رسید که عرب بعد از پیامبر امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی کردم آنها آن را از من دور سازند، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت کردند، دست بر روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از

اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد (ص) را نابود سازند.
ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خویش خطبه‌ای از حضرت می‌آورد که پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر ایراد شده و آن خطبه با اندک اختلاف شبیه همین نامه است. البته این خطبه غیر از نامه بالاست که در بخش نامه‌ها به شرح آن می‌پردازد^۱. متن عبارت ابن ابی‌الحدید چنین است:
فراعنی الا انشیال الناس علی ابی‌بکر و اجفاهم الیه لیسایعوه، فأمسکت یدی و رأیت انی احق بمقام محمد (ص) فی الناس من تولى الامر من بعده، فلبثت بذاک ماشاء الله حتی رایت راجعة من الناس...^۲

کلمات قصار

۱ - شماره ۱۹۰

شگفتا که خلافت از راه همصحبتی به دست آید؟!
اگر با شورا کار آنان را به دست گرفتی
چه شورایی بود که رأی دهندگان در آن جا نبودند
و اگر از راه خویشاوندی بر مدعیان حجّت آوردی
دیگران از تو به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتر بودند
و اعجاب‌آتکون الخلافة بالصحابة؟
فان كنت بالشورى ملكت أمورهم
فكيف بهذا والمشیرون غیب
وان كنت بالقریبی محجت خصیمهم
فغیرک أولى بالنبی و أقرب

۱- شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۵۱. ۲- همان، ج ۵، ص ۹۵.

واضح است که این کلمات و اشعار پس از شورای سقیفه ایراد شده است، و شبیه خطبه ۶۷ است (که توضیح آن قبلاً گذشت).

ابن ابی‌الحدید در گزارش خویش از شورای سقیفه و این که بسیاری از مسلمانان با ابوبکر بیعت کرده و عمر همراه تنی چند از مسلمانان به خانه علی(ص) هجوم آورده و علی را پیش ابوبکر بردند، می‌نویسد: به حضرت گفته شد بیعت کن و او در جواب فرمود من نسبت به این امر شایسته‌تر از شمایم، با شما بیعت نمی‌کنم، در حالی که شما در بیعت کردن با من سزاوارترید، خلافت را از انصار گرفتید و برایشان به نزدیکی با پیامبر استدلال کردید، آنها نیز خلافت و حکومت را به شما تسلیم کردند، من نیز به همان چیزی استدلال می‌کنم که شما با آن بر انصار استدلال نمودید، اگر از خدا می‌ترسید به ما انصاف دهید و بشناسید برای ما از خلافت مثل آنچه که انصار برای شما شناختند.

فقيل له: يا بایع، فقال: انا احق بهذا الامر منكم، لا ابايعكم و انتم اولی بالبيعة لی أخذتم هذا الامر من الانصار، و احتججتهم عليهم بالقرابة من رسول الله، فاعطوكم المقادة و سلموا اليكم الامارة، و أنا أحتج عليكم بمثل ما احتججتهم به علی الانصار. فأنصفونا ان كنتم تخافون الله من أنفسكم و اعرفوا لنا من الامر مثل ما عرفت الانصار لكم، و الا فبوعوا بالظلم و انتم تعلمون^۱

وی پس از محاجه ابو عبیده با علی(ع) از قول آن حضرت می‌نویسد:

ای گروه مهاجرین، از خدا بترسید، خلافت محمد را از خانه‌اش به خانه خودتان منتقل نکنید و اهل او را از مقام حقش در بین مردم منع ننمایید. به خدا قسم ای گروه مهاجر، همانا ما اهل‌البیت از شما نسبت به خلافت

شایسته‌تریم؛ آیا قاری کتاب خدا از ما نیست؟، آیا فقیه دین خدا و عالم به سنت او از ما نیست؟...

آیا مقتدر به امور رعیت در مردم از ما نیست؟ به خدا قسم همانا او در ماست، پس از هوای نفس پیروی نکنید تا در نتیجه از حق دورتر نشوید. پس از این سخنان، بشیر بن سعد انصاری گفت: ای علی اگر این کلام را انصار از تو قبل از بیعتشان با ابوبکر شنیده بودند دو نفر پیدا نمی‌شدند که بر خلافت تو اختلاف کنند، اما ایشان بیعت کردند.

فقال علی: یا معشر المهاجرین، الله الله، لا تخرجوا سلطان محمد عن داره و بیته الی بیوتکم و دورکم و لاتدفعوا اهلہ عن مقامه فی الناس و حقہ، فوالله یا معشر المهاجرین نحن - اهل البیت - احق بهذا الامر منکم، اما کان منا القاری لکتاب الله، الفقیه فی دین الله، العالم بالسنة، المضطلع بأمر الرعیة، و الله انه لفینا، فلا تتبعوا الهوی فتردادوا من الحق بعداً.

فقال بشیر بن سعد: لوکان هذا الکلام سمعته منک الانصار یا علی قبل بیعتهم لابی بکر، ما اختلف علیک اثنان، و لکنهم قد بايعوا^۱ اکنون پس از اثبات حَقانیت علی (ع) برای خلافت از زبان خود حضرت، که به اعتقاد ما همه به خاطر منصوص^۲ بودن علی (ع) در خلافت است، و همه عبارات دلیل بر این است که پیامبر (ص) برای بعد از خویش خلیفه‌ای تعیین

۱- همان، ص ۱۲.

۲- شایان یادآوری است که ابن ابی‌الحدید از سوی علی (ع) را در خلافت شایسته‌ترین فرد می‌داند و از سوی دیگر رتبه او را در خلافت ظاهری در مرتبه چهارم قرار می‌دهد، به اعتقاد او - چنانکه اشاره شد - علی (ع) براساس مصلحت الهی عمل کرد و چون هیچ نضی از پیامبر بر خلافتش نبود، مسلمانان بهترین را رها کردند و به سوی دیگران رفتند. امید است نظر ابن ابی‌الحدید را در مقاله دیگری به طور کامل بنویسیم، چرا که در این مورد از اضطراب خاصی برخوردار است.

کرده است. و واضح است که این خلیفه از هر جهت از همه برای خلافت بهتر است و افضل از همهٔ مسلمانان است و آنچه بعد از رحلت پیامبر اتفاق افتاده است، غصب خلافت علی(ع) بوده است. نوبت بحث دربارهٔ این است که چرا در گرفتن این حق مسلم به شمشیر دست نبرد و از هنگام رحلت پیامبر شمشیر را در نیام کرد و تا اولین روزهای خلافت خویش پس از ۲۵ سال هرگز به آن دست نیازید. چرا در مقابل حق خویش سکوت کرد، آیا به خاطر ترس از کشته شدن بود و یا مصالح مهمتری را در نظر داشت؟

در واقع پاسخ علت سکوت از بخش اول این مقاله مهمتر است، آنچه برای مسلمانان و متدینین امروز و فردای اسلام مهم است، درک همین پاسخ است. تا شاید آنها نیز بتوانند با الگو قرار دادن علی(ع) در حفظ دین و اسلام و مسلمانان همهٔ تلاش خویش را به کار گیرند. ما ابتدا به جمع‌آوری کلمات حضرت در این مورد می‌پردازیم و از کلمات دُر بار اتمه نیز سود می‌جوییم و در پایان به جمع‌بندی آنها پرداخته و به‌طور تیتروار علیی که باعث شد علی(ع) سکوت کند و ۲۵ سال در انزوا به سر ببرد، در حالی که در چشم خار دارد و در گلو استخوان، بر می‌شماریم.

ب: علل سکوت در مقابل غصب خلافت

۱- خطبهٔ سوم معروف به شقشقیه، حضرت در این خطبه پس از شکوه از غصب خلافت توسط ابوبکر چنین می‌گوید:

فسدلت دونها ثوباً و طویت عنها کشحاً و طففت أرتائی بین ان اصول بید
جاء او اصبر علی طخیة عمیاء، یرم فیها الکیبر و شیب فیها الصغیر و یکدح
فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتا أحجی، فصبرت و فی العین
قدی و فی الخلق شجاً.

چون چنین دیدم دامن از خلافت در چیدم و پهلو از آن پیچیدم، و زُرف

بیاندیشیدم که چه باید کرد، و از این دو کدام بهتر است؟ با دست تنها بستیزم یا صبر و شکیبایی بیش گیرم و از ستیز بپرهیزم؟ که امری تیره و تار است و گرفتاری که بر همگان چیره، در آن پیران فرسوده شوند و خردسالان پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در جنگال رنج اسیر. چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم، و به صبر گراییدم، در حالی که دیده از خار غم خسته بود و آوا در گلو شکسته.

در این خطبه علت سکوت را علی (ع) نداشتن بار و یاور می‌داند. و با توجه به آخر خطبه که علت پذیرش خلافت را مطرح می‌کند می‌توان چنین نتیجه گرفت که حضرت آن گاه که خویش را تنها دید حجّت را بر خویش ناتمام احساس کرد، بنا بر این دست از مخالفت کشید.

۲- شیخ صدوق در علل الشرایع در باب ۱۲۱ تحت عنوان العلة التي من أجلها ترك الناس علياً و عدلوا عنه الى غيره مع معرفتهم بفضله، چنین می‌نویسد:

الف: از امام حسن مجتبی (ع) نقل شده است که حضرت فرمود: هنگامی که امیرالمومنین در سخت‌ترین حالت صفین بود، مردی از قبیله بنی‌دودان پیش حضرت آمد و عرضه داشت چرا قومتان شما را از خلافت محروم کردند، در حالی که از حیث علم به کتاب و سنت برترین مردم بودید.

حضرت فرمود: ای برادر بنی‌دودانی تو مردی مضطرب و دستپاچه‌ای، بی‌موقع پرسش می‌کنی، اما در عین حال احترام خویشاوندی و بستگی برقرار و حقّ پرسش محترم است، اکنون که می‌خواهی بدانی بدان، اما استبداد خلفاء در برابر ما نسبت به مقام خلافت با این که ما از نظر نسب بالاتر و از جهت ارتباط با پیغمبر پیوندمان محکمتر است، بدین جهت بود که عده‌ای بر این

مقام بخل ورزیده (و با نداشتن شایستگی آن را تصاحب نمودند) و گروهی دیگر با سخاوت از آن صرف نظر کردند. حاکم و داور خداوند است و بازگشت در قیامت به سوی او.

خطبه ۱۶۲ لبعض اصحابه و قدر سألہ، کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام و أتم أحق به؟ فقال یا أبا بنی اسد أنك لقلق الوضین، ترسل فی غیر سدد و لک بعد ذمامة الصهر و حق المسألة و قد استعلمت فاعلم؛ اما الاستیداد علینا بهذا المقام و نحن الاعلون نسباً و الاشدون یرسول الله (ص) نوطاً فانها كانت اثره شحت علیها نفوس قوم سخت عنها نفوس آخرین، و الحكم الله و المعود الیه القیامة^۱

ب: زرارة می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم چه چیزی مانع امیرالمؤمنین شد که مردم را (پس از رحلت پیامبر) به سوی خویش بخواند، حضرت فرمود ترس از این که مردم مرتد شوند، علی بن حاتم می‌گوید: گمان می‌کنم در حدیث این نیز بود که مردم به رسالت محمد بن عبدالله شهادت ندهند.

عن زرارة قال: قلت لابی عبدالله (ع) ما منع امیرالمؤمنین ان یدعو الناس الی نفسه، قال خوفاً ان یرتدوا، قال علی بن حاتم و احسب فی الحدیث، و لایشهدوا ان محمداً رسول الله (ص)^۲.

ج: عن بعض اصحابنا قال: قلت لابی عبدالله (ع) لم کف علی (ع) عن القوم؟ قال: فخافة ان یرجعوا کفاراً^۳.

از بعضی از پیروان ما نقل شده است که می‌گوید به امام صادق (ع) عرضه

۱- عبارت علل الشرایع مختصر از این عبارتی است که این جا آمده است. نیز شایان یادآوری است که بنی دودان تیره‌ای از بنی اسد است. (به نقل از ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه جلد ۹ ص ۲۴۱).

۲- علل الشرایع ص ۱۴۹.

۳- همان ص ۱۵۰.

داشتیم: چرا علی (ع) از مقابله با غاصبین دست کشید؟ حضرت فرمود: به خاطر ترس از این که مسلمانان به کفر برگردند.

د: از قول هیثم بن عبدالله رمانی می‌گوید: از علی بن موسی الرضا (ع) پرسیدم؛ ای فرزند رسول خدا از علی بن ابیطالب بگو که چرا با دشمنانش بعد از رحلت رسول خدا ۲۵ سال ن‌جنگید، اما در ایام خلافتش با آنها نبرد کرد؟ حضرت فرمود: زیرا وی به رسول خدا (ص) اقتدا کرد، پیامبر جهاد با مشرکین را سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه بعد از بعثت ترک کرد، چرا که یاران وی بسیار اندک بودند. همچنین علی (ع) به خاطر اندک بودن یاوران، جنگ با دشمنانش را رها نمود، بنابر این از آن جا که نبوت رسول خدا (ص) با ترک جهاد سیزده سال و نوزده ماه باطل نشد، نیز امامت علی (ع) با ترک جهاد ۲۵ ساله باطل نمی‌شود، زیرا علت مانع هر دو از جهاد کردن یکی است.^۱

ه: امام محمد باقر (ع) فرمود: همانا علی (ع) مانعی برای دعوت مردم به سوی خویش نداشت، مگر این که گمراه نشدن و از اسلام برنگشتن ایشان برای حضرت زیاتر از این بود که ایشان به سوی خویش دعوت کند و ایشان دعوتش را نپذیرفته و در نتیجه همه کافر شوند.

عن ابی جعفر (ع) قال: ان علیاً (ع) یمنعه من ان یدعوا الناس الی نفسه الا انهم ان یکونوا ضلالاً لا یرجعون عن الاسلام احب الیه من ان یدعوهم فیابوا علیه فیصیرون کفاراً کلهم.^۲

و: بعضی از اصحاب از امام صادق (ع) پرسیدند، چرا امیرالمؤمنین با خلفا ن‌جنگید؟ حضرت فرمود به خاطر آنچه که در علم خداوند آمده بود و این که او نمی‌توانست با ایشان بجنگد، در حالی که فقط یک گروه سه نفری از مؤمنین با او موافق بودند.

۱- علل الشرایع، ص ۱۴۸.

۲- علل الشرایع باب ۱۲۱.

عن بعض اصحابنا انه سال ابو عبیدالله (ع) ما بال امیرالمؤمنین (ع) لم یقاتلهم؟ قال: الذی سبق فی علم الله ان یکون و ما کان له ان یقاتلهم و لیس معه الا ثلاثة رهط من المؤمنین.

ز: ابن مسعود می‌گوید: مردم در مسجد کوفه با یکدیگر مباحثه می‌کردند و می‌پرسیدند: چرا امیرالمؤمنین با خلفای سه‌گانه نجنگید، چنان که با طلحه و زبیر و عایشه و معاویه به مخالفت پرداخت؟ این کلام به حضرت علی (ع) رسید، حضرت دستور داد تا همه در مسجد جمع شوند، سپس بالای منبر رفت و خدا را حمد و سپاس گفت، و فرمود: ای مردم به من خبر داده‌اند که چنین و چنان گفته‌اید. همه گفتند: امیرالمؤمنین درست می‌گوید، ما چنین گفتیم. آن‌گاه حضرت فرمود:

من در آنچه انجام داده‌ام به سیره و سنت پیامبران عمل کرده‌ام، خداوند در کتابش می‌فرماید: همانا در رسول خدا برای شما الگوی نیکو وجود دارد. مردم پرسیدند: ای امیرالمؤمنین، آن پیامبران چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: اول ایشان ابراهیم هنگامی که به قومش گفت: از شما و بتانی که به جای خدا می‌پرستید دوری می‌کنم. و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله. مریم / ۴۸

اگر بگویید ابراهیم از قومش کناره گرفت، اما نه به خاطر کراهتی که قومش نسبت به او داشتند کافر شده‌اید و اگر گفتید چون از قومش کراهتی نسبت به خویش دید از ایشان دوری جست، پس من نیز که به او اقتدا می‌کنم، شایسته‌ترم به این کار.

دومین الگوی من پسر خاله ابراهیم لوط است، آن‌گاه که به قومش می‌گوید: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آن که چون قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه خواهیم برد.

قال: لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید. هود / ۸۰

اگر بگویند لوط نسبت به ایشان دارای قدرت بود، دروغ گفته‌اید و اگر بگویند نسبت به ایشان توان و قدرتی نداشت، پس وصی او نسبت به این کار شایسته‌تر است.

سومین ایشان یوسف است، آن‌گاه که می‌گوید: خداوند مرا رنج زندان خوشتر از این کار زشتی است که زنان از من تقاضا دارند. رب السجن احب الی ما تدعوننی الیه. یوسف / ۳۳

اگر بگویند یوسف خدایش را خواند و از او زندان را درخواست نمود، به خاطر خشم و نارضایتی پروردگارش دروغ گفته‌اید و اگر بگویند او از این جهت زندان را طلبید تا پروردگارش نسبت به او خشمگین نشود، پس من که به او اقتدا می‌کنم به این کار شایسته‌ترم.

چهارمین ایشان موسی است، آن‌گاه که می‌گوید: بنابر این از ترس شما گریختم، فضررت منکم لما خفتکم. شعراء / ۲۱

اگر بگویند موسی از قومش فرار کرد، بدون این که از ایشان بترسد، حقیقت را کتمان کرده‌اید و اگر بگویند موسی از قومش ترسید، پس وصی نسبت به این کار شایسته‌تر است.

پنجمین ایشان برادر موسی هارون است آن‌گاه که به برادرش می‌گوید: ای فرزند مادرم - بر من خشمگین مباش - آنها مرا خوار و زبون کردند و نزدیک بود مرا بکشند. قال ابن ام ان التوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. اعراف / ۱۵۰

اگر گفتید او را تضعیف نکرده‌اند و اراده کشتن او را نداشتند، کافر شده‌اید (زیرا با نص صریح قرآن مخالفت کرده‌اید) و اگر خوار و زبونی و اشراف بر کشتن او را از سوی قومش بپذیرید و بگویند به خاطر همین نسبت با ایشان سکوت کرد، و از مخالفت با ایشان معذور بود، پس من که وصی او هستم معذور ترم.

و سرانجام محمد(ص) مقتدای من بود آن گاه که از قومش فرار کرد و از ترس ایشان به غار پیوست و مرا به جای خویش در رختخوابش خواباند، اگر بگویند از قومش فرار کرد، بی آن که از ایشان واهمه داشته باشد کفران حقیقت کرده‌اید و اگر گفتید از ایشان ترسید و مرا در بسترش خوابانید و به غار پیوست به خاطر ترس از ایشان، پس وصی او در این کار و اقتدای به او شایسته‌تر است^۱.

صاحب الاحتجاج این کلام حضرت را با اندک تغییر چنین بیان می‌کند: روایت شده است که امیرالمؤمنین در یکی از مجالسش بعد از بازگشت از نهروان نشسته بود، سخن جاری شد تا این که این کلام گفته شد: چرا با ابوبکر و عمر نجنجیدی آن گونه که با طلحه و زبیر و معاویه نبرد کردی؟ حضرت فرمود: نسبت به حقی که از من بود، همچنان مظلوم بوده‌ام اشعث بن قیس برخاست و گفت: ای امیرمومنان چرا با شمشیرت قیام نکردی و حقت را نگرفتی؟

حضرت در پاسخ فرمود: ای اشعث سؤال کردی، پس جوابش را بشنو و آن را به جان دل بپذیر و دلیلیم را با همه وجود ادراک کن...

آن گاه الگوگیری از پیامبران را آغاز می‌کند و به جای یوسف از نوح می‌گوید، آن جاکه می‌فرماید: بارالها من سخت مغلوب قوم خود شده‌ام، تو مرا یاری فرما رب انی مغلوب فانتصر. قمر / ۱۰

اگر کسی بگوید که نوح این کلام را بدون ترس از قومش گفت، حقیقت را پوشانده است و در غیر این صورت وصی معذورتر است.
آن گاه در پایان می‌افزاید:

همه مردم به سوی حضرتش رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین فهمیدیم که

۱- علل الشرایع، ص ۱۴۸ (باب ۱۲۱) به خاطر طولانی بودن متن عربی از آوردن آن معذوریم.

حق با تو بود و ما گنه کاریم و توبه کننده و خداوند تو را از قیام کردن معذور داشت.^۱

روشن است که حضرت ابراهیم از سوی عمویش به سنگسار شدن و تبعید تهدید شد و خطاب به او گفت: ای ابراهیم تو مگر از خدایان روگردان و بی عقیده شدی، چنانچه دست از مخالفت بتان بر نداری تو را سنگسار کنم و یا سالها از من به دور باش.

قال اراغب انت عن آلهی یا ابراهیم لئن لم تته لارجنمک و اهجرنی
ملياً. مریم / ۴۶

بدین سبب حضرت ابراهیم از ایشان منزوی گشت و دوری جست. حضرت لوط نیز دارای قدرت و یارانی نبود تا در مقابل قصد سوء قومش نسبت به میهمانان وی مقابله کند، به همین خاطر تنها به خواهش از قومش اکتفا کرده از ایشان می خواهد او را در مقابل میهمانانش شرمنده نکنند. یوسف نیز از سوی زلیخا به زندان و ذلت و خواری تهدید شد و چون نمی توانست به خواسته ایشان تن در دهد و از سوی دیگر قدرتی نداشت تا به مقابله با آنها بپردازد، زندانی شدن را از خداوند متعال درخواست نمود. زلیخا گفت: اگر از این پس خواهش مرا اجابت نکند، حتماً او را به زندان خواهیم انداخت تا خوار و ذلیل گردد.

و لئن لم يفعل ما أمره لیسجنن و لیکونا من الصاغرين. یوسف / ۳۲
حضرت موسی هم به خاطر ترس از قومش ایشان را رها کرد و برادرش هارون چون نتوانست در مقابل بنی اسرائیل و اعمالشان بایستد و به خاطر ترس از کشته شدن آنها را به خود وا گذاشت. به همین گونه است پیامبر اسلام. بنابراین نداشتن یار و یاور و عدم قدرت و ترس از کشته شدن و تلاش

بیهوده در مقابل مخالفین؛ همه‌مواردی است که علی(ع) از پیامبران سلف بهره برده است و در نتیجه بیست و پنج سال سکوت کرده است.

۳- حضرت در ادامه تظلم و شکوه از قریش در خطبه ۲۱۷، می‌فرماید:

... و گفتند حق را توانی به دست آور و توانند تو را از آن منع کرد. پس کنون شکبیا باش افسرده یا بمیر به حسرت مرده، و نگرستم و دیدم نه مرا یاری است، نه مدافعی و مددکاری جز کسانم، که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم، پس خار غم در دیده خلیده چشم پوشیدم و گلو از استخوان غصه تاسیده، آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم و شکیبائی ورزیدم در خوردن خمسی که از حنظل تلختر بود و دل را از تیغ برنده درد آورتر.

... و قالوا: الا ان فی الحق ان تأخذہ و فی الحق ان تمنعہ

فاصبر مغموما اومت متأسفاً، فنظرت فاذا لیس لی رافع و الاذاب و لامساعد الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة فأغضیت علی القذی و جرعت ربی علی الشجا و صبرت من کظم الغیظ علی امر من العلقم و ألم للقلب من و خزالشفار.

۴- ابن ابی‌الحدید^۱ از عبدالله بن خباب نقل می‌کند: من در نخستین روزهای زمامداری علی(ع) از مکه وارد مدینه شدم، دیدم همه مردم در مسجد پیامبر دور هم گرد آمده و منتظر ورود امام هستند. ناگهان علی(ع) در حالی که شمشیر خود را حمایل کرده بود از خانه بیرون آمد، دیده‌ها به سوی او خیره شد و او در مسند خطابه قرار گرفت و پس از حمد و ثنای خداوند سخنانش خود را چنین آغاز کرد:

هان ای مردم آگاه باشید، روزی که پیامبر گرامی از میان ما رخت بربست، لازم بود کسی با ما درباره حکومتی که او پی‌ریزی کرد، نزاع نکند و به آن

چشم طمع ندوزد، زیرا ما وارث و ولی و عترت او بودیم. اما برخلاف انتظار گروهی از قریش به حق ما دست دراز کرده و در نتیجه فرمانروایی را از ما سلب کردند و از آن خود قرار دادند، به خدا سوگند اگر ترسی از تفرقه مسلمانان و بازگشت کفر و از بین رفتن دین نبود به غیر آنچه عمل کردیم، عمل می‌کردیم.

لما قبض الله نبیه، قلنا نحن اهله و ورثته و عترته و اولیائه دون الناس...
وایم الله لولا مخالفة الفرقة بین المسلمین و أن لا یعود الکفر و یوالدین لکننا علی غیر ما کننا لهم علیه.

۵- باز هم ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

در موقع حرکت علی (ع) به بصره، در مقابل مردم خطبه خواند و در ضمن آن فرمود: ان الله تعالی لما قبض نبیه (ص) استأثرت علينا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس، فرأیت ان الصبر علی ذلک أفضل من تفریق کلمة المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثوا عهد بالاسلام و الدین یمخض مخض الرطب یفسده ادنی و هن و یعکسه اقل خلف^۱

یعنی پس از وفات رسول اکرم قریش اتفاق نظر کردند و خلافت که حق من بود و از همه مردم به آن سزاوارتر بودم از من گرفتند. دیدم شکیبایی بر این امر بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون ایشان در حالی که مردم تازه مسلمان بودند و دین مانند مشک پر از شیر است که کف کرده و کوچکترین سستی آن را فاسد می‌سازد و کوچکترین فرد آن را وارونه می‌کند. از یکی از پیروان ما نقل شده که می‌گوید به امام صادق (ع) عرضه داشتم، چرا علی (ع) از مقابله با غاصبین دست کشید، حضرت فرمود: به خاطر ترس از این که مسلمانان به کفر برگردند.

۶- ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند که: روزی حضرت فاطمه علی(ع) را به قیام تشویق کرد، در همین حال علی(ع) صدای مؤذن را شنید که می‌گوید: «أشهد أن محمداً رسول الله، به فاطمه(ع) فرمود آیا می‌خواهی که این ندا از روی زمین برچیده شود، حضرت فرمود خیر، علی(ع) گفت: پس این همان است که من می‌گویم.

و قد روی عنه(ع) ان فاطمة(ع) حرضة يوماً على النهوض و الوثوب فسمع صوت المؤذن «أشهد ان محمداً رسول الله(ص)» فقال لها: ايسرك زوال هذا النداء من الارض، قالت لا، قال فانه ما اقول لك^۱.

۷- فردی از علی(ع) سؤال کرد: یا امیرالمؤمنین، آیا معتقدی اگر رسول خدا(ص) فرزند ذکوری از خود به جای می‌گذاشت که به رشد و کمال رسیده بود، آیا عرب^۲ خلافت را به او تسلیم می‌کرد؟

حضرت در پاسخ می‌فرماید: خیر، بلکه اگر غیر آنچه من به آن عمل کردم می‌کرد، او را می‌کشت، عرب رسالت محمد(ص) را زشت می‌دانست و نسبت به آنچه خداوند به او داده است حسادت می‌ورزید... عرب در حالی که پیامبر زنده بود بر منصرف کردن خلافت از اهل بیت بعد از رحلتش اتفاق نظر پیدا کرد و اگر قریش نمی‌توانست اسم محمد(ص) را نردبانی برای عزت و خلافت و وسیله‌ای برای ریاست قرار دهد یک روز هم بعد از رحلت پیامبر خدا را نمی‌پرستید و مرتد می‌شد^۳.

۸- سید مرتضی در رساله‌ای تحت عنوان مسألة فی علة امتناع علی(ع) عن محاربة الغاصبين لحقه بعدالرسول، می‌نویسد:

آن حضرت می‌دانست که اگر در راه گرفتن حق خویش قیام کند، با توجه به

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۳.

۲- منظور از عرب قریش می‌باشد.

۳- ج ۲۰ شرح نهج البلاغه، ص ۲۹۸.

این که مردم قریب‌العهد به کفر بودند، مرتد می‌شوند و از دین بر می‌گردند، بنابر این حضرت خشم خویش را فرو نشانند و شکیبایی کرد تا فساد بزرگتر از غضب خلافت به وجود نیاید (ص ۳۱۷) همچنین در ادامه همین گفتار می‌نویسد:

وجوب جنگ و جهاد با اهل بغی و طغیانگران بر امام زمانی تحقق می‌یابد که امکاناتی از قبیل قدرت و توانایی، یاران و یاورانی وجود داشته باشد و چون در ایام غضب خلافت چنین چیزهایی وجود نداشت وجوب جهاد با غاصبان خلافت ساقط می‌شود. (ص ۳۱۹)

۹- خطبه ۷۴ هنگامی که با عثمان بیعت می‌شود، پس از منا شده‌ای که بعضی از فضایلش را مطرح می‌سازد می‌فرماید: و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة التماساً لا جر ذلک و فضله و زهداً فیما تنافسوه من زخرفه و زبرجه.

یعنی: به خدا سوگند بدانچه کردید گردن می‌نهم، چون که مرزهای مسلمانان ایمن باشد، و کسی را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرفتم و اجر چنین گذشت و فضیلتش را چشم می‌دارم، و به زر و زیوری که در آن بر هم بیسی می‌گیرید، دیده نمی‌گمارم.

۱۰- در نامه‌ای که پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر و نصب مالک اشتر

برای اهل مصر می‌نویسد (نامه ۶۲) می‌فرماید:

فا راعنی لا انشیال الناس فلان یبایعونه، فامسکت یدی حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام، یدعون الی محق دین محمد (ص) فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله و ان اری فیہ ثلماً اوهدما، تكون المصیبة به علی اعظم من فوت و لایتکم التي انما هی متاع ایام قلاتل، یزول منها ماکان کما یزول السراب او کما یتفصح السحاب، فنهضت فی تلك الاحداث حتی زاح الباطل و زهق، و اطمأن الدین و تنهنه.

تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت کنند دست بر روی دست گذاردم، تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد(ص) را نابود سازند، در این جا بود که ترسیدم، اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود. چرا که این بهره دوران کوتاه زندگی دنیاست که زائل و تمام می‌شود. همان طور که سراب تمام می‌شود و یا همچون ابرهایی که از هم می‌پاشند، پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پا برجا و محکم گردید.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خویش^۱ خطبه‌ای را برای حضرت یاد می‌کند که شبیه این نامه است و عبارات وی اندک اختلافی دارد.

۱۱- حضرت در یک مکالمه^۲ دوستانه با جندب بن عبدالم... آن گاه که او را به دعوت مردم به سوی خود و طلب یاری کردن ایشان، تشویق می‌کند و می‌افزاید اگر از هر صدتن، ده تن به تو پاسخ دهند بر بقیه سخت می‌گیری و اگر آنها نیز پذیرفتند که خوب در غیر این صورت با ایشان به جنگ می‌پردازی. حضرت در مورد این سخنان چنین می‌فرماید:

- اترجو یا جندب ان یبایعنی من کل عشرة واحد؟

- ارجو ذلک.

- لکنی لا ارجو ذلک، لا والله و لا من المائتة واحد و سأخبرک؛ ان الناس

انما ينظرون الی قریش... لا والله لا یدفع الناس الینا هذا الامر طائعين ابدأ^۳.

ای جندب آیا امیدواری که از هر ده تن یک تن با من بیعت کند؟

جندب: این چنین امیدوارم.

۲- همان ج ۹ ص ۵۷ و ۵۸.

۱- شرح نهج‌البلاغه ج ۶ ص ۹۵.

حضرت می‌فرماید: اما من چنین امیدی ندارم، به خدا قسم که از هر صد تن یک تن نیز با من بیعت نخواهد کرد، و تو را خبر می‌دهم که مردم به قریش نگاه می‌کنند... به خدا قسم مردم خلافت را هرگز از روی اطاعت و فرمانبری به ما تسلیم نمی‌کنند.

۱۲- خطبه پنجم

هنگامی که رسول خدا (ص) از دنیا رحلت فرمود، ابن عباس و ابوسفیان نزد علی (ع) آمده و او را مخاطب خویش قرار داده تا با وی بیعت کنند. این پیشنهاد در حالتی ایراد می‌شد که بیعت مسلمانان مدینه با ابوبکر به پایان رسیده بود. حضرت در پاسخ، ایشان را از فتنه و آشوب نهی کرده و می‌فرماید:

ایها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاه و عرجوا عن طریق المنافرة. و ضعوا عن تیجان المفاخرة. افلح من نهض بجناح او استسلم فاراح. هذا ماء آجن و لقمه یغص بهاء آكلها و یحتی الثمرة لغير وقت ایناعها كالزارع بغیر ارضه. ای مردم از گردابهای بلا با کشتی‌های نجات برون شوید. و به تبار خویش منازید، و از راه بزرگی فروختن به یک سو روید که هر که به یآوری برخاست، روی رستگاری بیند و گرنه گردن نهد و آسوده نشیند که خلافت بدینسان همچون آبی بدمزه است و لقمه‌ای گلوگیر، آن که میوه را نارسیده چیند، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند.

روشن است که حضرت نداشتن یار و یاور را از یک سو و آماده نبودن افکار عمومی مردم از پذیرش آن حضرت از سوی دیگر، از علل نپذیرفتن درخواست ابن عباس و ابوسفیان و سکوت است.

۱۳- مناقب خوارزمی یک مناشده طولانی را از علی (ع) در هنگام شورا نقل

می‌کند که در بخشی از آن چنین می‌نویسد:

... فسمعت علیاً (ع) یقول: یا بایع الناس ابوبکر و انا والله اولی بالامر و احق به منه، فسمعت و اطعت مخافة ان یرجع الناس کفاراً و یضرب بعضهم رقاب بعض

بالسيف، ثم بايع ابوبکر لعمر وانا والله احق بالامر منه فسمعت و اطعت مخافة ان يرجع الناس کفاراً ثم انتم تریدون ان تبایعوا عثمان...

از علی (ع) شنیدم که می فرمود: مردم با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که به خدا قسم من نسبت به خلافت شایسته تر و سزاوارتر بودم از ابوبکر، اما اطاعت کردم و فرمان بردم به خاطر ترس از این که مردم به دوران کفر برگردند و بعضی از ایشان گردن بعضی دیگر را بزند (اشاره به بروز جنگهای داخلی و ظهور کینه های قدیمی و دشمنی های دیرینه) سپس ابوبکر با عمر بیعت کرد، در حالی که به خدا قسم من سزاوارتر به خلافت از عمر بودم، اما اطاعت کردم و فرمان بردم تا مبادا مردم به دوران کفر بازگردند و اکنون شما می خواهید با عثمان بیعت کنید...^۱

۱۴- در احتجاج طبرسی از اسحاق بن موسی و او نیز از پدرش امام موسی بن جعفر و ایشان نیز از پدرش و امام صادق (ع) از پدرانش، روایت شده است که: امیرالمؤمنین در کوفه خطبه ای ایراد فرمود و در پایان خطبه چنین گفت: آگاه باشید که من شایسته ترین مردم نسبت به خلافت بودم، اما از هنگامی که پیامبر خدا (ص) از دنیا رفت، همچنان مظلوم ماندم، اشعث بن قیس از میان جمعیت بلند شد و عرضه داشت: ای امیرمؤمنان چرا از هنگامی که به عراق آمده ای خطبه ای نمی خوانی، مگر این که در آن این جمله را فرمودی، چرا آن گاه که عشیره تیم (منظور ابوبکر) و عشیره عدی (منظور عمر) به ولایت رسیدند، بی آن که ستم بینی با شمشیرت نجنگیدی؟

حضرت در پاسخ اشعث می فرماید: ای فرزند خماره، چیزی گفتمی پس از من جوابش را بشنو، به خدا قسم هیچ چیز مانع من از جنگ نشد، مگر عهد برادرم رسول خدا (ص) که مرا باخبر کرد و فرمود: ای ابوالحسن همانا اتمت به

زودی با تو نیرنگ می‌کند و عهد مرا می‌شکند و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، عرض کردم ای رسول خدا اگر چنین شد چه کنم، حضرت فرمود:

ان وجدت أعوانا فبادر اليهم و جاهدهم و ان لم تجد أعوانا فكف يدك و احقن دمك حتى تلحق بي مظلوماً.

اگر یاورانی یافتی دست به کار شو و با ایشان نبرد کن و اگر یاورانی نیافتی جلوی شمشیرت را بگیر و خونت را حفظ کن تا این که به من مظلومانه ملحق شوی.

بنابر این آن گاه که رسول خدا (ص) از دنیا رفت مشغول کفن و دفن او شدم و پس از فراغت از این کار قسم یاد کردم که ردایم را بر دوش بگیرم، مگر برای نماز خواندن تا این که قرآن را جمع‌آوری نمایم^۱ و چنین کردم و پس از آن قرآن را برایشان عرضه کردم و گفتند: هیچ نیازی به آن نداریم.

بعد از آن دست فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را گرفتم و پیش اهل بدر و سابقین در اسلام رفتم. از ایشان حَقْم را مطالبه کردم و برای یاریم ایشان را خواندم، اما از آنها کسی مرا اجابت نکرد مگر چهار نفر: سلمان و عمار و مقداد و ابوذر. از خانواده‌ام آنان که بر دین خدا از ایشان کمک می‌گرفتم، همه رفتند و بین دو نفر از ایشان که به دوران جاهلیت نزدیک بودند، مانند یکی عقیل و دیگری عباس^۲.

۱۵- در فرازی از خطبه^{۲۶}، علی (ع) می‌فرماید:

در کار خویش نگریستم و دیدم یآوری ندارم و جز خانواده‌ام مددکاری

۱- شایسته ذکر است که جمع‌آوری قرآن توسط علی (ع) براساس شأن نزول و به ترتیب نزول قرآن بوده است و غیر از جمع‌آوری است که اکنون ما مشاهده می‌کنیم، چرا این جمع‌آوری در زمان پیامبر (ص) انجام گرفته بود. برای اطلاع بیشتر به کتب علوم قرآنی مراجعه شود.

۲- الاحتجاج ج ۱ ص ۱۹۰.

نیست، دریغ آمدم که آنان دست به یاریم گشایند، مبادا که به کام مرگ درآیند. ناچار خار در دیده‌ام شکسته و نفس در سینه و گلویم بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم.

فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مَعِينٍ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقُدَىٰ وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا وَصَبَرْتُ عَلَى اخْتِذِ الْكُظْمِ وَ عَلَى أَمْرِ مَنْ طَعْمَ الْعَلَقَمِ.

۱۶۱ در همان روزهای سقیفه، یک تن از بستگان علی (ع) اشعاری در مدح

آن حضرت سرود:

من هرگز فکر نمی‌کردم که رهبری امت از خاندان هاشم و به ویژه از ابوالحسن خارج شود. آیا علی نخستین کسی نیست که بر قبه شما نماز گزارد؟ آیا او داناترین شما به قرآن و سنت پیامبر نیست؟ آیا او نزدیکترین فرد به پیامبر نیست؟ آیا او کسی نیست که جبرئیل او را در کفن و دفن پیامبر یاری کرد؟ زبیر می‌گوید:

هنگامی که امام (ع) از اشعار او آگاه شد، قاصدی فرستاد تا او را از خواندن اشعارش بازدارد و فرمود سلامت دین اسلام از گزند اختلاف و نابودی برای من از هر چیزی خوشتر است.

و قال بعض ولد ابی هب بن عبدالمطلب بن هاشم شعراً.

ما كنت احسب ان الامر منصرف
عن هاشم ثم منها عن ابی حسن
لیس اول من صلی لقبلتکم
واعلم الناس بالقرآن و السنن
واقرب الناس عهداً بالبنی و من
جبریل عون له فی الغسل و الکفن

قال الزبیر. فبعث الیه علی فنهاه و امر الایعود، و قال سلامة الدین احب الینا

من غیره^۱.

اکنون با توجّه به آنچه در این بخش آمد می‌توان برای سکوت و کناره‌گیری او از خلافت و عدم معارضة با غاصبین، علی را به شرح زیر نام برد:

۱- حفظ اتحاد مسلمانان و عدم ایجاد تفرقه در بین ایشان.

۲- ترس از ارتداد و بازگشت نومسلمانان به کفر.

۳- زوال دین و از بین رفتن زحمات طاقت‌فرسای پیامبر (ص) و مسلمانان.

۴- نداشتن یار و یابوری که حضرت را در به دست آوردن حقش یاری کنند.

۵- بروز جنگهای داخلی و در نتیجه ریختن خون مسلمانان.

۶- مساعد نبودن افکار عمومی برای پذیرش علی (ع) به عنوان خلافت.

۷- وجود کینه‌های قدیمی و مقاومت صاحبان آن با علی (ع)

وقایع پس از رحلت پیامبر (ص) و ارتداد گروهی از نومسلمانان و بعضی از

قبائل و رفتارهای خشن گروهی از صحابه و عدم تحرّک و عکس‌العمل منفی

مسلمانان در مقابل حوادث پیش آمده، تأییدی است بر نوع عملکرد علی (ع) در

دوران پر مخاطره پس از رحلت پیامبر (ص).

آنچه برای امروز ما می‌تواند عبرت‌آموز باشد، توجّه به همین علل در حفظ

کیان جمهوری اسلامی است تا مبدا به خاطر بعضی سلیقه‌ها و حتّی

حق‌گویی‌ها به جان یکدیگر افتاده و فرصتی برای دشمنان دیرینه و

قسم‌خورده به وجود آوریم تا در نتیجه ایشان به اهداف شوم خود دست یابند.

آن‌آنکه علی (ع) را مقتدای خویش می‌دانند توجّه کنند، شاید گاهی لازم است در

چشم ایشان خار و در گلو استخوان باشد تا رضای حق حاصل گردد.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۶ ص ۲۱، ترجمه با استفاده از پیشوائی از نظر اسلام اثر جعفر سبحانی

ص ۲۶۳ نوشته شد.